

تحولات قفقاز گامی دیگر در مسیر جنگ سرد جدید؟

دکتر عنایت‌الله یزدانی^۱ و مجتبی تویسرکانی^۲

بازگشت تدریجی روسیه به صحنه‌ی قدرت جهانی و تمایل نخبگان سیاسی و نظامی این کشور به احیای وضعیت پیشین مسکو در عرصه‌ی بین‌المللی، رقابت میان مسکو با واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی را به‌گونه‌ای رقم زده است که سطوح روابط دوستانه و همکاری‌های استراتژیک میان شرق و غرب را به پایین‌ترین سطح خود طی سال‌های پس از جنگ سرد کلاسیک رسانده است. این وضعیت در کنار تحولات جدید ناتو در مرکز اوراسیا و خاورمیانه و در پی آن، شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای از سوی قدرت‌های شرقی، نشان می‌دهد که امروزه نمای دیگری از جنگ سرد که اصطلاحاً جنگ سرد جدید خوانده می‌شود، در حال شکل‌گیری است. در این حال، تحولات سال‌های اخیر در مناطق هم‌جوار آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه، نشانه‌هایی از تبدیل این حوزه‌ی مهم سیاسی به محور بزرگ جنگ سرد و تضاد منافع آمریکا با روسیه و چین را در آینده‌ی نزدیک بروز داده است. وضعیتی که از آن به‌عنوان بازی بزرگ جدید قدرت‌ها حول محور خزر-خلیج فارس به‌مثابه هارتلند جدید یاد می‌شود.

در این میان، آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر اتخاذ سیاست‌های مسکو در فضای پهناور شوروی سابق هستند. این در حالی است که روند تدریجی حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه در حال انجام می‌باشد. از نظر استراتژیست‌های روسی، وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در اوراسیای مرکزی، مانع بزرگی در برابر پیوند ژئوپلیتیکی مسکو با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بوده و تلاش مسکو باید در راستای حذف سلطه‌ی نظامی واشنگتن و ناتو در حیات خلوت روسیه قرار گیرد. از این‌رو، جهت یافتن نشانه‌های بروز جنگ سرد جدید در آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، بیشترین توجهات معطوف به مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی و اروپای شرقی می‌باشد.

واژگان کلیدی: جنگ سرد جدید، بازی بزرگ جدید، اوراسیای مرکزی، قفقاز، گرجستان، بحران اوستیای جنوبی.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل

مقدمه

جنگ سرد با تمام فراز و فرودهای خود، در پی تحولات سریع و شگرف سال‌های ۹۱-۱۹۸۹ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و اضمحلال آن، به پایان رسید و با افول خود، نظام بین‌المللی دوقطبی سال‌های ۹۱-۱۹۴۵ را نیز دچار فروپاشی ساخت. با آنکه در این جنگ تمامی مناطق جغرافیایی جهان، صحنه رقابت دو ابرقدرت شرق و غرب محسوب می‌شد، اما برآیند این رقابت‌ها در عرصه ژئواستراتژیک اروپای شرقی به‌عنوان بخشی از هارتلند مورد نظر سر هالفورد مکیندر تمرکز یافته بود.

بنابراین، محور تغییرات ژئوپلیتیکی در نظام دوقطبی جنگ سرد کلاسیک را می‌توان غربی‌ترین قسمت هارتلند مکیندر با ترسیم محوری از دریای بالتیک تا دریای آدریاتیک در نظر گرفت که دیوار برلین نمود بارز آن به‌شمار می‌رفت. رهبران هر دو بلوک، اهمیت خاصی برای این محور قائل بودند و بروز هرگونه تغییری در حول این محور، تغییر معادلات استراتژیک در واشنگتن و مسکو را به‌همراه داشت. بالاخره نیز فروپاشی این محور به مرکزیت دیوار برلین بود که ناقوس مرگ نظام دوقطبی محصول جنگ سرد را به صدا درآورد.

فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد که با انزوای مسکو و نیز پکن از معادلات استراتژیک جهانی همراه بود، به ایجاد موقعیتی استثنایی برای ایالات‌متحده انجامید تا با اعلام نظم نوین جهانی عصر پس‌از جنگ سرد، در پی عملیاتی نمودن نظام دلخواه خود در سطح بین‌المللی باشد. اما به‌دنبال بازگشت مسکو به صحنه‌ی مسایل جهانی و طرح ایده‌هایی چون خارج نزدیک و تمایل به احیای وضعیت سیاسی و نظامی پیشین روسیه در عرصه‌ی بین‌المللی، ازسوی نخبگان سیاسی و نظامی این کشور و نیز رشد بی‌سابقه اقتصادی چین و تلاش‌های این کشور در راه نوسازی ساختارهای نظامی خود، دور جدیدی از رقابت‌ها را میان واشنگتن و مسکو از یک‌سو و واشنگتن و پکن از سوی دیگر به‌وجود آورده است. به‌طوری که اکنون سطوح روابط دوستانه و همکاری‌های استراتژیک میان ایالات‌متحده با فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین را به پایین‌ترین حد خود طی ده سال گذشته رسانده است.

درواقع تبیین وضعیت موجود در روابط میان قدرت‌های بزرگ امروزی ازجمله ایالات‌متحده، فدراسیون روسیه، چین، اتحادیه‌ی اروپا و نیز هند؛ تداعی کننده‌ی شکل‌گیری

جنگ سرد جدیدی است در زمینه‌های ژئوپلیتیکی، سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی که کشورهای عضو پیمان آن‌لانتیک شمالی (ناتو) به رهبری ایالات متحده را در تقابل با دولت‌های عضو سازمان همکاری شانگهای به رهبری چین و روسیه نشان می‌دهد.

از سویی همچون وضعیت جنگ سرد کلاسیک، جنگ سرد جدید نیز حول یک محور ژئوپلیتیکی در حال وقوع است که این محور نیز همانند وضعیت پیشین، بخشی از هارتلند تعریف شده از سوی مکیندر است. محور خزر- خلیج فارس با تأکید بر سیر تحولات جهانی از سمت خلیج فارس به سوی دریای خزر، محور تغییرات ژئوپلیتیکی در نظام بین‌المللی در حال شکل‌گیری بر مبنای جنگ سرد نوینی است که علانم بروز آن از هم‌اکنون نیز قابل مشاهده است. ارتباط میان دو کانون ژئوپلیتیک و انرژی جهان یعنی خلیج فارس و حوزه دریای خزر از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار است و رقابت برای تسلط بر محورهای مواصلاتی این دو کانون، پایه و اساس تحولات نظام بین‌المللی در حال ظهور را تشکیل خواهد داد. بازی بزرگ جدید اصطلاحی است که در این پژوهش به‌منظور تعریف این دور از رقابت‌ها میان قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای جهت تسلط بر محور جدید جغرافیایی تاریخ یا هارتلند جدید به کار رفته است.

هارتلند جدید موقعیت به‌ویژه مهمی را در ژئواستراتژی و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای پیرامون، در قرن بیست‌ویکم به‌خود اختصاص داده است. این موقعیت اغلب به‌دلیل سه عامل ایجاد شده است: وجود ذخایر عظیم انرژی؛ موقعیت جغرافیایی آن در قلب جهان قدیم؛ و حقیقت این امر که نقطه‌ی حساسی از سیستم جهانی را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل است که هنوز هم تئوری‌های بازی بزرگ قرن و هارتلند مکیندر و ریملند اسپایکمن متعاقب یکدیگر و مکمل گذشته‌ی تاریخی خود در این منطقه در حال اجرا بوده، از قدرت قبلی خود برخوردار و امروزه نیز کاربردی هستند.

این درحالی است که روند تدریجی حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه در حال انجام می‌باشد. از این‌رو، جهت یافتن نشانه‌های بروز جنگ سرد جدید در آغاز هزاره سوم میلادی، بیشترین توجهات معطوف به مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی و اروپای شرقی می‌باشد. از جمله این نشانه‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت: رقابت تسلیحاتی واشنگتن و مسکو در قالب طرح سپر دفاع موشکی آمریکا در اقمار شوروی سابق و خروج روسیه از پیمان نیروهای متعارف اروپا، گسترش ناتو

به شرق و منطقه‌ی خاورمیانه، تقابل روسیه و آمریکا در بالکان و موضوع استقلال کوزوو، رقابت و رویارویی در قفقاز: درگیری نظامی بین روسیه و گرجستان و واکنش ناتو، و نیز نگرانی غرب از تسلط روسیه بر منابع انرژی و تلاش مسکو برای استفاده از این منبع به‌عنوان یک اهرم سیاسی.

هدف از انجام پژوهش حاضر، بررسی ابعاد و پیامدهای تحولات اخیر در قفقاز و درگیری نظامی بین روسیه و گرجستان بر روابط میان قدرت‌های جهانی در بازی بزرگ جدید طی جنگ سرد جدیدی است که نشانه‌های آن از هم‌اکنون نیز قابل مشاهده است. چراکه شاید بتوان این گونه استدلال نمود که تأثیرات حاصل از این جنگ از خود آن مهم‌تر بوده و شکل‌گیری بلوک‌های جدید قدرت براساس موضوع واحد یعنی جنگ گرجستان و استقلال اوسیتای جنوبی و آبخازیا، به نحوی از مسئله خود جنگ راهبردی‌تری است.

نوع تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و جهت پاسخ به سؤال مطرح شده‌ی هم‌جهت با هدف فوق، به‌طور مشخص از روش‌شناسی استنباطی برای درک و پردازش وقایع اخیر در قفقاز استفاده شده است. گردآوری اطلاعات نیز از روش‌های گوناگون و به‌طور کلی بر مبنای روش کتابخانه‌ای و اینترنتی با تکیه بر داده‌های تاریخی و قرائن و شواهد موجود با استفاده از تحقیقات انجام شده به‌وسیله‌ی دیگران صورت پذیرفته است.

ریشه‌های جنگ سرد جدید

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان جنگ سرد در اروپا و همچنین پایان تقسیم‌بندی‌ها در عرصه‌ی جهانی بود. اما آیا می‌توان پایان جنگ سرد را در این سال پذیرفت؟ آیا نمی‌توان در جایی دیگر نشانه‌هایی از جنگ سرد را دید که ایالات‌متحده آمریکا با آن دست و پنجه نرم می‌کند. به‌نظر می‌آید نمی‌توان به راحتی به پرسش دوم پاسخ منفی داد. بنابراین باید به‌دنبال جنگ سرد دیگری گشت که غرب را پس از گذشت دو دهه باز به خود مشغول ساخته است. با این وجود، برخی از تحلیل‌گران معتقدند دلیلی برای نگرانی وجود ندارد و جنگ سرد به آن وسعت و شکل گذشته هرگز تکرار نخواهد شد. این تحلیل‌گران یادآوری می‌کنند که در جنگ سرد جدید ایدئولوژی‌های آشتی‌ناپذیر و رقابت ابرقدرت‌های جهانی یا مسابقه تسلیحاتی شدید وجود ندارد. (Mullerson, 2008: 583) فراتر از همه، اینکه روسیه دیگر دارای امپراتوری گذشته خود نیست و دمکراسی‌سازی و ورود به اقتصاد بازار را آغاز کرده است که این‌ها همان

ارزش‌های جامعه غربی هستند. (Yuan, 2002) این افراد معتقدند که فاکتورهای تجاری و اقتصادی بیشتر از فاکتورهای امنیتی و ایدئولوژیک در این جنگ سرد جدید نقش دارند. اما براساس دلایلی که وجود دارد باید گفت این دیدگاه، خوش‌بینانه و خام به نظر می‌رسد. یک تفسیر واقع‌گرایانه‌تر وجود دارد که معتقد است جنگ سرد جدید ریشه‌های عمیق‌تری دارد. جنگ سرد جدید ریشه‌های به هم پیوسته داخلی دارد که جا دارد آنرا سیستمیک بنامیم. به علاوه، این محرک‌های سیستمیک هر دو طرف را به سمت یک واگرایی مداوم سوق می‌دهد. دیدگاه اصلی این است که این امر به میزان زیادی به غرب بستگی دارد تا فرصت را در جهت همکاری و همگرایی غنیمت بشمرد.

منابع کشمکش جدید می‌تواند در عناوینی چون امنیت، ایدئولوژی و ژئوپلیتیک سازماندهی شود. بعد امنیتی از ضعف دولت و اقتصاد روسیه پس از فروپاشی ناشی می‌شود که حتی این فدراسیون را در آستانه‌ی تجزیه قرار داد (نه فقط به لحاظ ژئوپلیتیکی بلکه همچنین به لحاظ اقتصادی). بنابراین وقتی روسیه با یک ناتوی احیا شده و محاصره آشکار بعد از فروپاشی بلوک شوروی مواجه شد، به‌طور طبیعی یک روش تدافعی در پیش گرفت که در غرب تحت عنوان دشمنی فزاینده از آن برداشت شد. متأسفانه جهان در حال بازگشت به گذشته است. برای مثال عضویت کامل روسیه در ناتو دیگر غیر ممکن است و در مقابل، این وضعیت اخیر پیامد خطرناکی نیز به دنبال دارد: فشارهای بیشتر ناتو (در مورد عضویت اوکراین و گرجستان) باعث خواهد شد که روسیه بیش از پیش در پی احیای سیاست‌های گذشته خود باشد. این امر باعث می‌شود که تندرروهای ضد مسکو در غرب بیشتر تشویق شوند تا سیاست‌های ضد روسی خود را دنبال کنند که این نیز منجر به ایجاد یک دور باطل خواهد شد. (اشاره به زمان جنگ سرد) (McKnight, 2002: 187-204)

بعد ایدئولوژیکی به‌میزان وسیعی، پیامد دیدگاه امنیتی است. بعد از حوادث دهه ۱۹۹۰، رهبری جدید روسیه تحت ریاست جمهوری پوتین در عمل آگاه شد که فدراسیون روسیه نیاز دارد تا برنامه اصلاحات بعد از دیکتاتوری را ملی سازد. او ناظران خارجی را از روسیه بیرون کرد و در عین حال دولت را از نفوذ الیگارش‌های متصل به خارج پاکسازی نمود. ایدئولوژی حاکمیت دموکراسی کرملین نیز در واقع نیاز آشکار به اطمینان از این مساله بود که نخبه‌های سیاسی و اقتصادی در جهت پیوند با دولت عمل کنند نه در جهت واگرایی. علاوه بر این، دموکراسی روسی، یک دموکراسی هدایت شده بوده و خواستار کنترل تا جایی

است که بتواند تمایلات واگرایانه‌ی پنهان و واقعی را خنثی سازد. این دموکراسی همچنین به استقلال بدون محدودیت اهمیت می‌دهد و بر نیاز روسیه به توسعه نهادهای سیاسی در مسیری که با جوهره‌ی سیاسی خود روسیه همخوانی داشته باشد تأکید دارد. اما این‌گونه مسایل به‌طور کامل در غرب درک نشدند و غربی‌ها برداشت نادرستی از آنها دارند. تنها تعداد اندکی از تحلیل‌گران پذیرفته‌اند که پوتین بیش از آنکه تمایل داشته باشد هر چیزی را که حرکت می‌کند کنترل کند، بر دموکراسی کارآمد تأکید دارد. این تصور که پوتین از فلج شدن دائمی حکومت (از نوع اوکراین یا از نوع روسیه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰) بیشتر از دموکراسی می‌ترسد، در نزد مفسران غرب غیرقابل قبول و پیش پا افتاده است (Sobell, 2008).

فاکتور ژئوپلیتیکی جنگ سرد با رخدادهای اخیر در اقتصاد جهانی که با شکست کمونیسم در روسیه و چین به وجود آمد، تشدید شد. احیای این تمدن‌های باستانی که با انتقال آنها به کاپیتالیسم امکان‌پذیر می‌شود، تنها موازنه‌ی مجدد توزیع قدرت جهانی نیست، بلکه اساس تغییر در روابط میان روسیه و غرب است. روسیه معاصر به همراه چین، پدیده‌هایی بی‌نظیر در عرصه‌ی سیاست بین‌المللی آغاز هزاره سوم میلادی محسوب می‌شوند. با فروپاشی شوروی، شرط اساسی برای حفظ قلمروی روسیه، پذیرش دموکراسی و توسعه داخلی در درون این فدراسیون است. لذا در روسیه جدید حفظ امنیت و گسترش منافع بازرگانی و اقتصادی در اولویت قرار گرفتند همان‌طور که همه قدرت‌های غربی این اهداف را در اولویت قرار داده‌اند. روسیه در حال رشد است و احتمالاً روز به روز قدرتمندتر نیز خواهد شد که این مساله از جانب غرب یک تهدید محسوب می‌شود. بنابراین فرآیندهای صلح‌آمیز و عادی‌سازی روابط پس از فروپاشی شوروی که با دموکراسی‌سازی و اقتصاد بازار مدیریت شد، باعث رشد روسیه در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فن‌آوری و نیز نظامی شد و غرب همچنان به روسیه به‌عنوان یک تهدید ذاتی می‌نگرد.

رقابت‌ها برای نفوذ در هارتلند جدید: شروع جنگ سرد جدید

مقایسه وضعیت کنونی حاکم بر روابط میان قدرت‌های جهانی از جمله ایالات متحده، چین، هند و روسیه با شرایط دوران پنجاه ساله جنگ سرد، تداعی‌کننده وضعیتی مشابه با جنگ سرد کلاسیک، طی نظام بین‌المللی در حال شکل‌گیری است. رویارویی شرق در برابر غرب؛ فرارگرفتن قدرت‌های همگن در یک پیمان نظامی-امنیتی؛ بروز چرخه تسلیحاتی و

رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان اعضای دو بلوک؛ و نیز وجود یک محور جغرافیایی به‌مثابه مرز میان دو بلوک؛ از جمله نشانه‌هایی است که ما را به آغاز یک جنگ سرد دیگر در عرصه‌ی جهانی رهنمون می‌دارد.

در این مرحله، روسیه مصمم است تا در برخی عرصه‌ها، هماهنگ با جبهه پکن در مقابل اروپا و آمریکا ظاهر شود. واقعیت این است که روسیه به‌دلیل بیش از دو دهه عقب‌ماندگی از لحاظ سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی؛ قادر به رقابت نزدیک با آمریکا نیست. به همین دلیل مسکو توجه خود را به شرق معطوف کرده است و در همین راستا با چینی‌ها در چارچوب سازمان همکاری شانگهای پیش می‌رود و با هندی‌ها نیز از لحاظ نظامی و اقتصادی مناسبات گسترده و نزدیکی را پایه‌ریزی کرده است و اگر موفق شود اختلاف‌های موجود میان چین و هند را برطرف کند، مایل است تا همکاری استراتژیک سه‌جانبه‌ای بین مسکو، پکن و دهلی‌نو شکل گیرد (بهشتی پور، ۱۳۸۶: ۱۲). رویارویی مشترک با سلطه‌ی غرب، در اصل انگیزه‌ای برای مشارکت استراتژیک روسیه، چین و هند به‌شمار می‌آید. هرچند که پیشرفت ایجاد شده در روابط این سه کشور طی سال‌های اخیر را نمی‌توان صرفاً به تقابل مشترک آنها با جهان تک‌قطبی و تحت سلطه آمریکا نسبت داد، اما مسلماً احساسات ضد آمریکایی را باید عامل محرک این شراکت به‌حساب آورد (Rahm, 2002: 87-90) وضعیتی که طی آن همچون دوران جنگ سرد، دنیای شرق در تقابل با جهان غرب قرار خواهد داشت.

ارکان شرق را امروز باید در چهار محور روسیه، چین، هند و جهان اسلام به تصویر کشید. از لحاظ وسعت، این مجموعه از کشورها، بخش عظیمی از خشکی‌های عالم را در اختیار دارند. از لحاظ جمعیتی نیز نزدیک به دوسوم جمعیت جهان در شرق سیاسی واقع شده است. از لحاظ فن‌آوری نیز کشورهای شرق در حال رشدند به‌طوری‌که در حوزه‌ی مسایل مربوط به تکنولوژی اطلاعاتی و فن‌آوری هسته‌ای، جایگاه روشنی در انتظار کشورهای شرقی است (ولایتی، ۱۳۸۵: ۸). بنابراین قرار گرفتن این مجموعه از کشورها در قالب یک پیمان نظامی و امنیتی که چشم‌اندازهای آن با ایجاد و توسعه سازمان شانگهای شفاف‌تر نیز شده است، می‌تواند مؤید بلوک شرق جدید در مقابل بلوک غرب و پیمان ناتو باشد. براین اساس، حضور دو کشور هسته‌ای و عضو دائم شورای امنیت (چین و روسیه) در شانگهای و الحاق دو کشور دیگر هسته‌ای به‌عنوان عضو ناظر (هند و پاکستان) و همچنین

ایران، که کشوری قدرتمند و دارای موقعیت ژئوپلیتیک بسیار مناسب است، می‌تواند شرق را بیش از گذشته در ابعاد مختلف سیاسی و اقتصادی مطرح و تقویت نماید.

در همین حال، نشانه‌هایی از وجود مسابقه جدید تسلیحاتی میان شرق و غرب به چشم می‌خورد که انسان را ناخودآگاه به یاد وضعیت سال‌های جنگ سرد اول می‌اندازد. پس از آنکه ایالات متحده تصمیم گرفت در دو کشور پیمان آنلاتیک شمالی که پیشتر عضو پیمان ورشو بودند، سیستم دفاعی موشکی برپا کند، بار دیگر تنش‌ها در روابط میان ایالات متحده و روسیه به اوج خود رسید. بر همین اساس بود که ولادیمیر پوتین هشدار می‌دهد که جنگ سرد جدیدی در حال شکل‌گیری است. (New York Post, 5 Jun 2007) همچنین در واکنش به این تصمیم واشنگتن بود که ژنرال نیکولای مولوتسوف، فرمانده نیروهای موشکی روسیه تهدید کرد روسیه از معاهده پایان دادن به جنگ سرد که تولید موشک‌های دوربرد که قادر به درهم کوبیدن اروپا باشد را ممنوع کرده است، خارج خواهد شد. (Mnweekly, 24 Jan 2008) سخنگوی کاخ کرملین نیز با انتقاد از رویکرد آمریکا مبنی بر نصب سیستم سپر موشکی خود در اروپای شرقی، این اقدام آمریکا را سبب آغاز یک جنگ سرد جدید دانست و البته تأکید کرد که روسیه نیز آماده آغاز این جنگ است. دیمتری پسکف همچنین تهدید کرد مسکو هرگز برنامه‌های تقویت سیستم‌های موشکی خود را متوقف نخواهد کرد و پاسخ برنامه‌ی ستیزه‌جویانه آمریکا را با تقویت سیستم‌های پیشرفته موشکی خود خواهد داد. (Herald Tribune, 2007)

میخائیل گورباچف نیز در مصاحبه با یک روزنامه انگلیسی هشدار داده جنگ سرد جدید درباره‌ی سامانه دفاع موشکی آمریکا در راه است. آمریکا قصد دارد به بهانه مقابله با خطر تهدیدات احتمالی موشکی از جانب کشورهایمانند ایران سامانه‌ی دفاع ضد موشکی خود را در لهستان و جمهوری چک مستقر سازد، اما به گفته گورباچف این ادعاها قابل اعتماد نیستند. وی همچنین تأکید کرده افزایش تجهیزات نظامی ناتو به سوی مرزهای سنتی روسیه با هدف تحت کنترل قرار دادن روسیه است. آخرین رئیس‌جمهور اتحاد جماهیر شوروی سابق با بیان اینکه آمریکا تحمل مستقل عمل کردن هیچ کشوری را ندارد، می‌گوید: «همه روسای جمهوری آمریکا باید یک جنگ داشته باشند.» گورباچف می‌گوید: «ما شاهد تصویب بودجه‌ی نظامی آمریکا و وعده‌ی افزایش نیروهای متعارف از سوی وزیر دفاع این کشور به دلیل احتمال جنگ با چین و روسیه هستیم. من برخی اوقات احساس می‌کنم آمریکا در حال به راه انداختن جنگ علیه کل جهان است. در حالی که آمریکایی‌ها پس از

جنگ سرد قول دادند ناتو را به فراتر از مرزهای آلمان گسترش ندهند اما امروز شاهد آن هستیم که نیمی از اروپای مرکزی و شرقی اعضای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی هستند، چه اتفاقی برای وعده‌های آنان افتاده است؟» به نظر گورباچف «سیاست دولت آمریکا نشأت گرفته از مجموعه‌های نظامی - صنعتی است.» (Telegraph, 7 May 2008)

با این وجود، وزیر امور خارجه آمریکا با رد ایده‌ی جنگ سرد بین واشنگتن و مسکو، از نبود آزادی سیاسی در روسیه انتقاد می‌کند. کاندولیزا رایس سال گذشته طی یک سخنرانی در مراسم افتتاح اجلاس سالانه مجمع جهانی اقتصاد در داووس^۱ سوئیس گفت: صحبت‌های اخیر از جنگ سرد تا حد اغراق آمیزی بی‌معنی است. مشکلات هرچه که باشد اما هیچ‌کس نمی‌تواند جهانی را تصور کند که در آن بدون همکاری آمریکا و روسیه هیچ‌یک از چالش‌های ما بهتر حل شود.» (Msnbc, 14 May 2007) روزنامه‌ی تلگراف نیز با استناد به کتاب جدید ادوارد لوکاس^۲ (2008) نویسنده انگلیسی می‌نویسد: «غرب هنوز به درستی به مقابله با جنگ سردی که شاید در روسیه آغاز شود عمل نکرده و توان خود را در ستیزه‌جویی با آن به تدریج از دست می‌دهد.» (Telegraph, 13 Jun 2008) لوکاس در تازه‌ترین برآورد خویش از روند سیاسی جامعه‌ی جهانی در کتاب خود با عنوان جنگ سرد جدید از ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور سابق روسیه به‌عنوان تهدیدی بزرگ برای کشورهای مهم غرب و خود روسیه یاد کرده که به‌همراه وفاداران کرملین، قدرت را به‌دست گرفته است. وی تأکید می‌کند پوتین سایه خود را بر نیمی از قاره شرقی آسیا افکنده درحالی‌که پلی به‌سوی غرب کشیده و آنها را وابسته به‌خود کرده است. وی در این کتاب خاطرنشان کرده، ممکن است کرملین زیر نفوذ پوتین و دوست محبوبش دیمیتری مدودف قدرت تهدیدآمیزی برای غرب و خود دولت به‌حساب آیند. در زمانی که اروپای غربی دیگر توان جنگ با روسیه را نداشته و در صورتی که به مقابله با آن برخیزد احتمال می‌رود دیگر از نفت و گاز آن بی‌نصیب بماند. لوکاس در کتاب جنگ سرد جدید خود پرسش‌هایی را مطرح کرده که درخصوص اهداف و سیاست‌های روسیه با انقلابی نو در کشور است و اینکه رهبران جدید مسکو می‌توانند تنها مدافعان منافع ملی باشند.

4. Davos

2. Edward Lucas

توماس فریدمن^۱ (2006) نویسنده‌ی نیویورک تایمز نیز معتقد است که اختلافات روسیه و اروپا بر سر مسایل انرژی، شروع جنگ سرد جدیدی است که اروپا را یکبار دیگر پس از فروپاشی دیوار برلین، تقسیم کرده است. وی در سرمقاله یکی از شماره‌های روزنامه نیویورک تایمز اشاره دارد به این که:

«تقریباً ۱۷ سال از فروپاشی دیوار برلین می‌گذرد. در آن زمان به‌نظر می‌آمد که آینده‌ی روشنی پیش‌روی جهان باشد، آینده‌ای مملو از موج بی‌وقفه بازارها و مردم آزاد. البته برای ۱۵ سال دنیا تقریباً همان‌طور بود که گمان می‌رفت. امروز اما اگر در مکان دیوار برلین بایستید و به سمت مشرق نگاه کنید موج معکوسی را می‌بینید که به سمت شما در حرکت است. این موج چیزی نیست جز قدرت‌طلبی و استبداد نفتی روسیه که سبب کند شدن حرکت بازارها و مردم آزاد گردیده است.»

فریدمن در توضیح چرایی این مسأله، روسیه را یک مثال کلاسیک از آن چیزی می‌داند که وی آنرا اولین قانون سیاست نفتی می‌نامد که عبارت است از اینکه در کشورهای نفتی قیمت نفت و میزان آزادی مردم در رابطه‌ای معکوس قرار دارند. کشورهای نفتی عبارتند از کشورهایی که نهادها و نظامات ضعیفی دارند و برای رشد ناخالص ملی خود به شدت به نفت وابسته می‌باشند. در این کشورها از دید فریدمن با پایین رفتن قیمت نفت، آزادی مردم بالا می‌رود. به همین دلیل، امروزه کرم‌لین که از پشتوانه سرشار درآمدهای نفت و گاز بهره‌مند است، به سرکوب مخالفان داخلی، ملی‌سازی مجدد کمپانی‌های عظیم نفتی، اخراج گروه‌های حقوق بشر غربی و به‌طور کلی تبدیل خود به شخصیتی بزرگ در اروپا مشغول می‌باشد.

نویسنده سرمقاله نیویورک تایمز در ادامه می‌افزاید امروزه وقتی اروپایی‌ها از یک جنگ سرد جدید صحبت می‌کنند، منظورشان واقعاً درجه حرارت هواست. این ترس وجود دارد که اگر روسیه بخواهد صادرات گاز را قطع کند، جوامع اروپایی واقعاً گرفتار سرما شوند. چراکه حدود ۴۰ درصد از واردات گاز اروپا از روسیه است و پیش‌بینی بر این است که تا سال ۲۰۳۰ این میزان به ۷۰ درصد برسد. فریدمن اذعان می‌کند که با قیمت‌های بالای نفت و گاز، روسیه از بیمار اروپا تبدیل به رئیس قاره سبز شده است. وی به نقل از کارشناس وزارت خارجه آلمان، جوزف جوف^۲ (143: 2006) و نویسنده کتاب ابرقدرت: وسوسه‌های

1. Thomas L. Friedman
2. Jose Joffe

امپراتور وار آمریکا، نوشته‌است: «تأثیر روسیه بر اروپای غربی به واسطه خطوط گاز، بسیار بیشتر از تأثیری است که با موشک‌های دوربرد اس اس ۲۰ دارد.»

در این کتاب عنوان شده است که ۱۰ سال پیش ما گمان می‌کردیم روسیه دیگر از دور خارج شده است. البته می‌دانستیم که مجدداً به چرخه‌ی قدرت باز می‌گردد اما ناگهان و به واسطه افزایش قیمت‌های نفت و گاز، روسیه به صحنه‌ی بین‌المللی بازگشته و این مرتبه مهارت بسیار بالاتری را از خود به نمایش گذاشته است. تصویری که ما از روسیه داریم بندر مورمانسک است که در آن ناوگان نیروی دریایی روسیه در حال پوسیدن است. اما باید دانست که قدرت در اشکال گوناگونی است و مهم‌ترین منبع قدرت در دنیای امروز نفت و گاز است.

گمانه زنی‌ها بر سر رقابت تسلیحاتی جدید میان آمریکا و روسیه از یک طرف و چین با آمریکا از سوی دیگر درحالی مطرح است که رقابت‌های پنهان و بعضاً آشکار ژئوپلیتیکی میان بلوک شرق و بلوک غرب به بالاترین حد خود پس از پایان جنگ سرد کلاسیک رسیده است. توسعه‌ی ناتو به شرق و هم‌جواری عملی آن با مرزهای روسیه، در واقع یکی از آرزوهای همیشگی مقامات این اتحادیه و در عین حال یکی از دغدغه‌های جدی مقامات مسکو بوده است. (Kessler, 2004: A17) پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری دولت‌های مستقل در بلوک شرق سابق و مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، پیمان ناتو علی‌رغم حساسیت‌های روسیه، توجه به مسایل این مناطق و گسترش روابط با جمهوری‌های تازه استقلال یافته را در دستورکار خود قرار داد. (Bhatty & Bronson, 2000: 132) فرصت‌های ناشی از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر نیز که ایالات متحده و ناتو را بیش از گذشته به مرزهای شرقی و جنوبی روسیه و نیز تا ۲۰۰ کیلومتری مرزهای چین نزدیک نموده است (Ferarri, 2003) باعث گردیده تا مسکو با همراهی پکن در صدد رهایی از این حلقه‌ی محاصره استراتژیک غرب برآیند.

تاکنون ده کشور از بلوک شرق سابق به ناتو پیوسته‌اند که بالقوه تهدیدی علیه منافع ملی روسیه به‌شمار می‌آید، تا جاییکه استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا نیز قرار است در همین اقمار سابق شوروی صورت پذیرد. اکنون نیز روس‌ها احساس می‌کنند که مرحله دیگر گسترش ناتو به سمت مرزهای کشورشان که شامل عضویت مقدونیه، کرواسی، آلبانی، اوکراین، گرجستان و آذربایجان در این پیمان می‌باشد، برای آنها نفس‌گیر خواهد بود. از

این رو گسترش مسابقه‌ی تسلیحاتی میان دو بلوک و خروج روسیه از پیمان نیروهای متعارف اروپا را نیز می‌توان از پیامدهای گسترش ناتو به سمت مرزهای روسیه به حساب آورد. بنابراین عامل ایجاد جنگ سرد جدید را در نهایت باید به سیاست‌های کشورهای غربی در گسترش ناتو به شرق و مقاومت‌های مسکو و پکن در مقابل این تصمیم نسبت داد.

روس‌ها بر این باورند که توسعه خود به خود پیمان آتلانتیک شمالی به سوی شرق توجیه امنیتی ندارد و این روند به واقعیت‌ها و تهدیدات امنیت امروزی یعنی تروریسم، گسترش سلاح‌های جمعی، مواد مخدر و جنایات سازمان یافته کمکی نخواهد کرد. بر همین اساس مسکو روند گسترش ناتو به شرق را نقشه‌ای از پیش طراحی شده برای در تنگنا گذاشتن خود می‌داند و بر همین اساس است که وزیر خارجه‌ی دولت پوتین اعلام داشته: «تمایل کشورهای اروپایی به گسترش سازمان پیمان آتلانتیک شمالی به شرق قاره‌ی اروپا، موجب بازگشت به دوران جنگ سرد خواهد شد.» سرگئی لاوروف در عین حال توسعه‌ی ناتو را ساختگی می‌داند و عقیده دارد که اروپا باید از خطوط تقسیم کننده عاری باشد. (خبرگزاری مهر، ۱۴ تیر ۱۳۸۶). از همین رو است که نمی‌توان روسیه را آغازگر جنگ سرد جدید دانست. پوتین همچون هم‌تایان غربی خود، بیان می‌دارد که روسیه هیچ علاقه‌ای به ایجاد یک جنگ سرد جدید ندارد (CBC, 14 Feb 2008)، اما مقتضیات محیطی ایجاب می‌کند که مسکو خود را پیش‌از شروع بازی، بازنده به حساب نیاورده و آماده نبردی جدید باشد.

به هر روی می‌توان واقعیت گسترش ناتو به سمت شرق را عامل اصلی ایجاد جنگ سرد جدید به شمار آورد؛ چراکه ضمن افزایش روند رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان شرق و غرب، موجب گسترش مسابقه‌ی تسلیحاتی میان کشورهای غربی و شرقی نیز گشته است. ایجاد سازمان همکاری شانگهای از سوی کشورهای شرقی، در واقع پاسخی است در برابر زیاده خواهی‌های غرب. از این رو طی سال‌های آینده باید منتظر افزایش روحیه رزمی این سازمان و تقابل‌های آشکارش با کشورهای غربی بود.

به‌طور کلی، ایالات متحده‌ی آمریکا در دورنمای ژئوپلیتیک جدید خود، مناطق خلیج فارس و حوزه‌ی دریای خزر را به‌عنوان دو منبع اصلی تأمین کننده انرژی جهان حداقل تا نیمه اول قرن بیست و یکم می‌داند که از لحاظ ژئواکونومیستی در نقش آفرینی ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک به یکدیگر مرتبط‌اند. (مینایی، ۱۳۸۱: ۸۲۳) مداخله رو به رشد واشنگتن در

منطقه خزر نیز با هدف گسترش نفوذ استراتژیک و ژئوپلیتیک آمریکا در اوراسیای مرکزی صورت می‌گیرد. اما اکنون کرملین که تا چندی پیش علاقه‌ای به رقابت با آمریکا در مناطق تحت نفوذ سابق شوروی نشان نمی‌داد، بار دیگر منافع ژئوپلیتیک روسیه را بر وعده‌های اقتصادی مطرح از سوی واشنگتن برتری داده و می‌کوشد تا بر مبنای ملاحظات ژئوپلیتیک معاصر، قدرت روسیه را افزایش دهد. (لطفیان، ۱۳۸۳: ۲۳۸) از سوی دیگر واشنگتن نیز با توجه به تلاش‌های روسیه برای تغییر رفتار سیاست‌ خارجی خود، در نظر دارد به‌طور مستقیم به چالش با مسکو برخیزد که تلاش جهت گسترش ناتو به شرق و استقرار عناصر سیستم پدافند موشکی ایالات‌متحده در اقمار شوروی سابق، اولین گام اشتباه غرب در این مسیر اشتباه محسوب می‌شود.

نشانه‌های جنگ سرد جدید در عرصه‌ی ژئوپلیتیک

بازگشت تدریجی روسیه به صحنه قدرت جهانی و تمایل نخبگان سیاسی و نظامی این کشور به احیای وضعیت پیشین مسکو در عرصه‌ی بین‌المللی، رقابت میان مسکو با واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی را به‌گونه‌ای رقم زده است که سطوح روابط دوستانه و همکاری‌های استراتژیک میان ایالات‌متحده و فدراسیون روسیه را به پایین‌ترین سطح خود طی سال‌های پس از جنگ سرد کلاسیک رسانده است. این وضعیت در کنار تحولات جدید ناتو در قالب طرح تمرکز ویژه بر مسایل آسیای مرکزی و قفقاز و استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در مرزهای روسیه، نشان می‌دهد که امروزه شکل دیگری از جنگ سرد در حال شکل‌گیری است. در این حال، تحولات سال‌های اخیر حول محور خزر-خلیج فارس نشانه‌هایی از تبدیل دو حوزه‌ی مهم سیاسی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه و اوراسیای مرکزی به محور بزرگ جنگ سرد جدید و تضاد منافع آمریکا با روسیه و چین را در آینده‌ی نزدیک بروز داده است.

بنابراین بستر جنگ سرد جدید را باید حول دو کانون مهم استراتژیک خلیج فارس و دریای خزر جستجو کرد. با این وجود، برای غربی‌ها، نفوذ به سرزمین‌های تحت سلطه شوروی سابق، پیش‌شرط حضور مؤثر در هارتلند جدید محسوب می‌شود. از این‌رو، جهت یافتن نشانه‌های بروز جنگ سرد جدید در آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، بیشترین توجهات معطوف به مناطق ژئوپلیتیکی اوراسیای مرکزی، اروپای شرقی و نیز خاورمیانه می‌باشد.

از جمله این نشانه‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت: رقابت تسلیحاتی واشنگتن و مسکو در قالب طرح سپر دفاع موشکی آمریکا در اقمار شوروی سابق و خروج روسیه از پیمان نیروهای متعارف اروپا، گسترش ناتو به شرق و منطقه‌ی خاورمیانه، تقابل روسیه و آمریکا در بالکان و موضوع استقلال کزوو، رقابت و رویارویی در قفقاز: درگیری نظامی بین روسیه و گرجستان و واکنش ناتو، و نیز نگرانی غرب از تسلط روسیه بر منابع انرژی و تلاش مسکو برای استفاده از این منبع به‌عنوان یک اهرم سیاسی.

بازی قدرت‌ها در اوراسیای مرکزی

آسیای مرکزی و قفقاز از مهم‌ترین عناصر اتخاذ سیاست‌های مسکو در فضای پهناور شوروی سابق هستند لذا فدراسیون روسیه از همان آغاز استقلال جمهوری‌های اوراسیای مرکزی، تلاش‌های بسیاری را جهت گسترش و تنوع تعاملاتش با جمهوری‌های این مناطق به‌کار بسته است. (رودینتسکی، ۱۳۸۴: ۲۴۰) سیاست روسیه در سطح بین‌المللی در اوراسیای مرکزی در چارچوب حساسیت‌ها و تلاش‌های آن کشور برای حفظ ثبات منطقه‌ای و جلوگیری از کسب نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در جمهوری‌های آسیایی شوروی سابق قابل فهم است (جانسون، ۱۳۸۲: ۱۶۳). روابط نظامی-امنیتی روسیه با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز طی سال‌های اخیر به‌خوبی بیانگر این نگرش بوده است. (Cornell, 2004: 125) این حساسیت پس‌از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از عمق و گستره‌ی بیشتری برخوردار شده است. با وجود اینکه ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری پیشین و نخست‌وزیر کنونی روسیه، بدو حضور غربی‌ها در اوراسیای مرکزی را برای کشورش تهدید تلقی نمی‌کرد (Rumer, 2002: 30)، اما به‌زودی و پس‌از روشن شدن برنامه‌های ایالات‌متحده و ناتو برای حضور بلندمدت نظامی در منطقه، شکاف‌ها، عمق بیشتری یافت. (کولای، ۱۳۸۴: ۲۰) در پاسخ به این حرکت غربی‌ها، بسیاری از روس‌ها معتقد بودند که مسکو باید همه توان و امکانات خود را به‌کار گیرد تا منطقه در چارچوب حوزه نفوذ روسیه باقی بماند. (Shermatove, 2002: 11-13) گنادی سلزینف^۱، رئیس دومای روسیه نیز ضمن اعلام این نکته که مسکو نمی‌خواهد آمریکا پایگاه‌های نظامی متعددی در آسیای مرکزی داشته باشد، تأکید کرد: «از نظر ژئوپلیتیکی، حضور روسیه در آسیای مرکزی بسیار مهم است و باید به هر کاری دست بزنیم تا این منطقه جایی هرچه مهم‌تر در سیاست خارجی ما

پیدا کند.» (به نقل از: Johnson, 2002: 59) اینکه تا چه زمانی دولت روسیه، حضور نظامی آمریکا در منطقه‌ی پیرامون دریای خزر و به اصطلاح حیات خلوت خویش را تحمل می‌کند، به درستی مشخص نیست. اما به نظر می‌رسد که پایگاه‌های آمریکایی در آسیای مرکزی بیشتر به استراتژی نظامی جدید ایالات متحده در خصوص حضور در مناطق حساس و استراتژیک جهانی مربوط باشد تا به نبرد ضد طالبان در افغانستان (Cheterian, 2005) جدول ۱ تعداد و پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در اوراسیای مرکزی را طی سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد.

جدول ۱: تعداد و پراکندگی پایگاه‌های نظامی روسیه و آمریکا در اوراسیای مرکزی (۲۰۰۸)

نام کشور	آمریکا	روسیه	نام کشور	آمریکا	روسیه
ارمنستان	-----	۲	ازبکستان	۳	۱
آذربایجان	۱	۲	ترکمنستان	-----	-----
گرجستان	۱	-----	قرقیزستان	۱	۱
تاجیکستان	-----	۴	قزاقستان	-----	-----

منبع: سایت‌های مختلف خبری و نظامی

اصولاً تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و حوزه‌ی دریای خزر، عمده منافع آمریکا در این منطقه را تشکیل می‌داد. با این وجود، باید گفت اکثر شرایطی که ایالات متحده را به سوی آسیای مرکزی سوق داد، پیش از این حملات شکل گرفته بودند که عمده دلیل آن وجود افغانستان در جنوب این منطقه به عنوان کشور پرورش دهنده تروریسم بود. وضعیتی که خود ایالات متحده نیز در به وجود آمدن آن شریک بود. اما به هر حال، این حملات، منافع ملی ایالات متحده در منطقه را برجسته ساخته و سبب شد تا واشنگتن بر مشکلات عمیقی که گریبان‌گیر اوراسیای مرکزی شده بود، تمرکز کند (Menon, 2003: 190-192). بدین ترتیب آمریکا به بهانه جنگ علیه تروریسم جهانی، حضور خود را در منطقه‌ی آسیای مرکزی به شدت تقویت کرد و با انعقاد چندین موافقت‌نامه‌ی نظامی با دولت‌های منطقه، کمک‌های اقتصادی و فنی خود را به این کشورها گسترش داد و عملاً در روندهای امنیتی و نظامی منطقه درگیر شد.

روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و نفوذ در اوراسیای مرکزی

دیدار وزیر دفاع ایالات متحده در جولای ۲۰۰۵ از قرقیزستان جهت اطمینان از دسترسی واشنگتن به پایگاه هوایی مناس^۱، تلاش‌های امنیتی جدی دولت آمریکا را در قبال نفوذ به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز روشن می‌سازد. این مسافرت کمی بعد از اجلاس سران شانگهای در آستانه، پایتخت قزاقستان، صورت گرفت که در آن رهبران کشورهای چین و روسیه و بیشتر جمهوری‌های آسیای مرکزی، واشنگتن و هم‌پیمانان خود را به تعیین جدول زمانی عقب‌نشینی نیروهایشان از منطقه دعوت کرده بودند. به‌طور کلی ایالات متحده استراتژی دوجانبه موفقی را در مقابله با دیگر تلاش‌های چندجانبه بازیگران در بازی بزرگ جدید جهت محدود نمودن حضور نظامی خود در آسیای مرکزی در پیش گرفته است. (Weitz, 2006: 155) درمقابل، آمریکا حضور نظامی خود در منطقه قفقاز جنوبی را بیشتر بر پایه‌ی روابط چندجانبه با جمهوری‌های این منطقه در قالب طرح‌های ویژه‌ی ناتو برای حضور در قفقاز قرار داده است.

روند تدریجی حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بازی با حاصل جمع صفر است که به ضرر روسیه در حال انجام است. از نظر استراتژیست‌های روسی، وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در اوراسیای مرکزی، مانع بزرگی در برابر پیوند ژئوپلیتیکی مسکو با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز بوده و تلاش روسیه باید در راستا حذف سلطه نظامی این کشور و ناتو قرار گیرد. در عین حال، دومین راه‌حل برای حفظ منافع روسیه در مرزهای خود می‌تواند مقابله به مثل مسکو و احیاء و افزایش نیروهای نظامی روسی در خاک جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز باشد. (Torbakov, 2002) بنابراین بی‌جهت نیست که پوتین، اضمحلال شوروی و از دست رفتن سلطه این کشور بر اوراسیای مرکزی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیکی قرن بیستم برای کشورش دانسته و اولویت مدیریت مسکو را احیای نفوذ روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز اعلام می‌کند. (Weitz, 2006: 156)

علاوه بر نفوذ سیاسی، نظامی و امنیتی، تأثیرگذاری بر سیستم اقتصادی جمهوری‌های اوراسیای مرکزی از دیگر اهداف بازیگران در بازی بزرگ جدید است. براین اساس ایالات متحده در نظر دارد تا در قالب مناسبات اقتصادی، تغییراتی را در ساختارهای اقتصادی و تکنولوژیکی کشورهای حوزه اوراسیای مرکزی ایجاد کند تا ضمن جایگزین ساختن الگوهای اقتصاد آزاد و

سرمایه‌داری با اقتصاد متمرکز دولتی، زمینه‌های لازم را برای نفوذ و همچنین کنترل ساختار حکومتی دولت‌های تازه استقلال یافته فراهم آورد. (ترک‌زاد، ۱۳۸۲: ۱۳۶) بر این اساس، واشنگتن از زمان استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز تا کنون کمک‌های مالی بسیاری را در اختیار این جمهوری‌ها قرار داده است که اغلب در قبال همکاری آنها در واگذاری پایگاه‌های نظامی و مساعدت‌های سیاسی بوده است. (راسینگ، ۱۳۸۵: ۷)

روابط قدرت‌های بزرگ جهانی و بازیگران شرک کننده در بازی بزرگ جدید با جمهوری‌های اوراسیای مرکزی در حالی صورت می‌گیرد که این کشورها خود را درگیر یک بازی ناخواسته با قدرت‌های نامتقارنی احساس می‌کنند که خروج از آن برایشان ناممکن است.

تهاجم روسیه به گرجستان در جریان بحران اوستیای جنوبی

اهالی اوستیا، اقلیت قومی مجزا از گرجستان می‌باشند که در کنار رودخانه دون^۱ زندگی می‌کنند. اوست‌ها یا آسی‌ها، قومی ایرانی‌تبار هستند که در زبان خود، قوم خود را ایرونی می‌نامند. نیای آن‌ها آلان‌ها^۲ بودند و زبان آسی^۳ نیز از زبان‌های ایرانی شاخه‌ی خاوری است. آسی‌ها پس از حمله‌ی نیروهای مغولی در سده‌ی سیزدهم میلادی، از سرزمین‌های قفقاز رانده شده و به اوستیای کنونی آمدند. بخشی از آنها در اوستیای شمالی و گروهی دیگری در اوستیای جنوبی مستقر شدند. (Legan, 1966: 239) اوستیای جنوبی در بیشتر کشورهای جهان به‌عنوان قسمتی از گرجستان شناخته می‌شود. اوستیای جنوبی ۷۰ هزار نفر جمعیت دارد که از این تعداد، حدود ۱۴ هزار نفر را اقلیت گرجی‌تبار تشکیل می‌دهند. در زمان اتحاد جماهیر شوروی، اوستیای جنوبی استانی خودمختار در ترکیب گرجستان بود. در سال ۱۹۹۱ هم‌زمان با استقلال گرجستان، ازویاد گامساخوردیا^۴ اولین رئیس‌جمهور گرجستان، خودمختاری اوستیای جنوبی را کاهش داد. مقامات اوستیا که با این تصمیم موافق نبودند، مقاومت نشان دادند و پس از مناقشه مسلحانه که تا سال ۱۹۹۲ ادامه داشت، گرجستان کنترل این منطقه را از دست داد. در سال ۱۹۹۲ نیز مردم اوستیای

1. Don

2. Alans

3. Ossetic language

4. Zviad Gamsakhurdia

جنوبی در همه‌پرسی شرکت کرده و به نفع استقلال این منطقه رأی دادند. در همان سال، جمعاً حدود ۱۰۰ نفر از مردم اوستیای جنوبی به دلیل ناآرامی‌های پراکنده کشته شدند تا اینکه در ژوئن ۱۹۹۲ سران روسیه، گرجستان و اوستیای جنوبی برای امضای آتش‌بس و توافق ایجاد نیروهای حافظ صلح سه‌جانبه با یکدیگر دیدار کردند. در سال ۱۹۹۴ نیز براساس یک توافق آتش‌بس نه‌چندان مستحکم، نیروهای حافظ صلح روسیه در آبخازیا مستقر شده و نیروهای روسیه نیز فرماندهی نیروهای حافظ صلح مشترک را در اوستیای جنوبی برعهده گرفتند. (BBC, 18 Aug 2008; Herald Tribune, 8 Aug 2008)

با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین به‌عنوان رئیس‌جمهوری جدید روسیه در سال ۲۰۰۰، وی از اتباع گرجستان برخلاف دیگر کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، روادید درخواست کرد و در سال ۲۰۰۲ پس از وارد ساختن اتهام پناه دادن شبه نظامیان چچن به تفلیس از سوی مسکو، روسیه حمله‌ای هوایی در منطقه‌ی پانکیسی جرج در خاک گرجستان انجام داد. پس از آن در سال ۲۰۰۳ انقلاب مخملین باعث برکناری ادوارد شوارنادزه رئیس‌جمهوری گرجستان و روی کار آمدن میخائیل ساکاشویلی در سال ۲۰۰۴ شد. (Guardian, 24 Nov 2003) وی به‌سرعت در این کشور سیاست طرفداری از غرب را با هدف عضویت در ناتو و اصلاحات اقتصادی و دولتی در پیش گرفت. ساکاشویلی همچنین اعلام کرد هدفش بازگرداندن مناطق جدایی‌طلب اوستیای جنوبی، آبخازیا و آجاریا به گرجستان است. در سال ۲۰۰۵ نیز به‌رغم افزایش تنش‌ها با دولت ساکاشویلی، مسکو با خروج پایگاه‌های نظامی دوران شوروی سابق از قلمرو گرجستان تا پایان سال ۲۰۰۸ موافقت کرد. اما در سال ۲۰۰۶ گرجستان پس از انفجار لوله اصلی صدور گاز در روسیه به مدت کوتاهی از داشتن گاز وارداتی مسکو محروم شد و البته عاملان پشت‌پرده‌ی این انفجار که باعث تخریب یکی از لوله‌های اصلی صادرات گاز روسیه شد، هرگز مشخص نشدند. در همین سال گرجستان چهار پرسنل ارتش روسیه را به اتهام جاسوسی دستگیر کرد و مسکو این اقدام تفلیس را با افزایش تحریم‌های اقتصادی، قطع تمام روابط مسافرتی، اخراج هزاران نفر از قومیت‌های گرجی از روسیه و توقف واردات از گرجستان پاسخ داد. در سال ۲۰۰۶ همچنین مردم اوستیای جنوبی با شرکت در یک همه‌پرسی قاطعانه خواستار استقلال از تفلیس شدند. (Infoplease, 21 Aug 2008)

در مارس ۲۰۰۸، اوستیای جنوبی به دنبال حمایت غرب از استقلال کوزوو از جهان خواست تا استقلال این منطقه را از گرجستان به رسمیت بشناسد. (Goliath, 17 Mar 2008) در همین ماه گرجستان درخواست عضویت در ناتو را مطرح کرد و باعث شد پارلمان روسیه از دولت این کشور بخواهد استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا را به رسمیت شناسد (Reuters, 20 Mar 2008) دولت گرجستان متعاقب این تحولات در آوریل ۲۰۰۸ پیشنهاد توافق سهیم شدن در قدرت را مطرح کرد که با مخالفت اوستیای جنوبی و پافشاری این منطقه‌ی جدایی طلب بر استقلال کامل روبه‌رو شد. تا این که پس از سال‌ها کشمکش میان دولت روسیه و گرجستان و ماه‌ها درگیری و ناآرامی در مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا، جنگ در اوستیای جنوبی در اوت ۲۰۰۸ پس از روزها نبرد سنگین میان نیروهای گرجی و استقلال طلبان اوستیای جنوبی آغاز شد. پس از اعلام آتش‌بس در تاریخ ۷ اوت، نیروهای ارتش گرجستان در عملیات غافل گیرانه‌ای تسخیرناپذیر پایتخت جمهوری غیررسمی اوستیای جنوبی را تحت تصرف نیروهای خود قرار داد. این موضوع به شدت واکنش روسیه را به دنبال داشت. چراکه عملاً تمامی ساکنان اوستیای جنوبی تابعیت روسی دارند. در واقع کشته شدن شماری از صلح‌بانان روسی توسط نظامیان گرجی این زمینه را برای روس‌ها فراهم نمود تا با عنوان کردن لزوم حمایت از اتباع روسی و صلح‌بانان این کشور، ضمن روانه کردن تانک‌های خود به اوستیای جنوبی و پیش‌روی تا قلب خاک گرجستان، بسیاری از پایگاه‌های گرجستان را در سراسر این کشور بمباران کند (Telegraph, 9 Aug 2008)

پشتیبانی مالی و تسلیحاتی آمریکا و متحدین خود از گرجستان و وارد شدن روسیه در جنگ اخیر به نفع اوستیای جنوبی، تنش بین گرجستان با اوستیای جنوبی را به جنگی که تابعی از درگیری و تقابل آمریکا و روسیه به‌شمار می‌رود، تبدیل نمود. جرج بوش در همان ابتدا با محکوم کردن اقدامات روسیه در گرجستان، خواستار خروج سریع نیروهای روسی از این کشور شد. وی با بیان این که جهان با نگرانی نظاره‌گر تهاجم و تهدید روسیه به تمامیت ارضی کشور همسایه خود گرجستان و دولت دمکراتیکی است که توسط مردم انتخاب شده است، گفت ایالات متحده آمریکا و متحدانش در کنار دولت و مردم گرجستان هستند و از آنها دفاع می‌کنند. (Guardian, 21 Aug 2008) کاندولیزا رایس نیز با متهم کردن روسیه به استفاده از تاکتیک‌های جنگ سرد گفت: «اکنون سال ۱۹۶۸ و حمله به چکسلواکی نیست که روسیه بتواند با تهدید همسایگانش، پایتختی را به اشغال درآورد و

دولتی را سرنگون کند و هیچ اتفاقی هم نیفتد.» (U.S. Department of State, 13 Aug 2008) از نظر وی، روسیه بازی خیلی خطرناکی را با آمریکا و متحدانش انجام می‌دهد و هشدار داد که ناتو اجازه نخواهد داد مسکو در گرجستان برنده شود، اروپا را بی‌ثبات سازد یا دیوار جدید آهنین دور آن بکشد. به گفته وزیر امور خارجه آمریکا، هرگونه تلاش برای خلق دوباره جنگ سرد با کشیدن مرز جدیدی در میان اروپا و ارباب جمهوری‌های سابق شوروی و دولت‌های اقماری سابق تحت اطاعت خود با شکست روبه‌رو خواهد شد. رایس افزود ما به روسیه اجازه نمی‌دهیم برای کشورهایی که هنوز در ساختارهای اروپا- آمریکا ادغام نشده‌اند، مرز جدیدی ترسیم کند. (YahooNews, 18 Aug 2008) سخنگوی کاخ سفید نیز ضمن متهم کردن روسیه به تجاوز آشکار علیه گرجستان اعلام کرد، ایالات متحده در «کل روابط خود» با روسیه تجدیدنظر خواهد کرد. تونی فراتو^۱، در این خصوص گفت: ما در تمامی روابط خود چه در میان مدت و چه درازمدت با مسکو تجدیدنظر خواهیم کرد. وی اظهار داشت که اعتبار روسیه پس از انجام حملات نظامی در گرجستان لطمه خورده است. (FoxNews, 25 Aug 2008)

هم‌زمان با انتقاد شدید ایالات‌متحده از حضور نیروهای روسی در قلمرو گرجستان، یک مقام ارشد نظامی روسیه نیز گفت که لهستان با اجازه‌ی استقرار موشک‌های آمریکایی در خاک کشورش، خود را در معرض حمله مشابهی قرار داده است (خبرگزاری ایسنا، ۲۶ مرداد ۱۳۸۷). دونالد توسک^۲ نخست‌وزیر لهستان، با شدت گرفتن درگیری روسیه و گرجستان اعلام کرد که اقدامات اخیر روسیه در گرجستان احتمال امضای این توافق‌نامه که ماه پیش از سوی لهستان رد شده بود، را تقویت کرده است. بالاخره نیز معاون وزیر امور خارجه‌ی لهستان در پایان دور جدید مذاکره با نماینده‌ی واشنگتن و در بجه‌ی تجاوز روسیه به گرجستان، توافق‌نامه‌ی استقرار موشک‌های سپر دفاع موشکی آمریکا در خاک لهستان را امضا کرد. (BBC, 20 Aug 2008)

تنش میان روسیه و گرجستان همچنین باعث شد تا وزرای امور خارجه کشورهای عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی راهی بروکسل شوند تا در جلسه‌ای اضطراری به درخواست واشنگتن، نحوه‌ی پاسخ این سازمان به تهاجم روسیه علیه گرجستان را بررسی کنند. ناتو هشدار داده بود تا هنگامی که نیروهای روسیه در خاک گرجستان هستند، داشتن روابط عادی با روسیه ممکن نیست. یاپ هوپ‌شفر^۳، دبیرکل ناتو نیز در این جلسه بیان

1. Tony Fratto
2. Donald Tusk
3. Jaap de Hoop Scheffer

داشته بود که پس از اقدامات نظامی روسیه علیه گرجستان، روابط این سازمان با روسیه دیگر مانند گذشته نخواهد بود. وی گفت نمی‌تواند تصور کند که شورای ناتو- روسیه که در سال ۲۰۰۲ برای برقراری گفتمان برپا شده بود در شرایط فعلی چگونه می‌تواند تشکیل جلسه بدهد. (CNN, 20 Aug 2008) در همین حال، آنگلا مرکل صدراعظم آلمان به نشانه همبستگی با گرجستان از پیوستن این کشور به ناتو حمایت کرد و تأکید نمود که به‌زودی تفلیس عضو پیمان آتلانتیک شمالی خواهد بود. (PressTV, 17 Aug 2008) در مقابل، روسیه هشدار پیمان ناتو به این کشور را با عصبانیت رد کرد. مسکو، پیمان ناتو را متهم به حمایت از رژیم جنایتکار گرجستان در نسل‌کشی مردم اوستیای جنوبی نمود. سرگئی لاوروف نیز به‌شدت از واکنش غرب انتقاد کرد و گفت که واشینگتن با پشتیبانی از میخائیل ساکاشویکی وارد بازی خطرناکی شده است. وی گفت: «ما متوجه هستیم که رهبری کنونی گرجستان، پروژه‌ی ویژه‌ی ایالات‌متحده است. اما یک روز ایالات‌متحده باید میان دفاع از پرستیژ خود بر سر یک پروژه‌ی مجازی یا همکاری واقعی که نیازمند عمل مشترک است، یکی را انتخاب کند.» (Telegraph, 14 Aug 2008) در همین حال، به دنبال طرح موضوع قطع رابطه‌ی ناتو و مسکو، رئیس‌جمهوری روسیه اعلام کرد، کشورش برای قطع کامل رابطه با ناتو آمادگی دارد. مدودیف در دیدار با دیمیتری روگوزین، سفیر این کشور در پیمان آتلانتیک شمالی گفت: «این روسیه نیست که به همکاری با ناتو علاقه‌مند است بلکه کشورهای عضو ناتو هستند که بیش از همه به این همکاری تمایل دارند.» وی افزود: «اگر کشورهای عضو ناتو همکاری خود با مسکو را قطع کنند، حادثه‌ی وحشتناکی برای روسیه اتفاق نمی‌افتد و کشورش آماده است، هر گونه تصمیمی، از جمله قطع کامل روابط را بپذیرد.» (RIA Novosti, 25 Aug 2008)

سرانجام براساس موافقتنامه‌ای که به پیشنهاد نیکولا سارکوزی رئیس‌جمهور فرانسه تهیه شده بود، نیروهای روسی پذیرفتند که ضمن توقف کامل و همیشگی عملیات نظامی خود در خاک گرجستان، این قلمرو را ترک کنند. اما در عین حال، وزیر خارجه‌ی روسیه تأکید کرد که آبخازیا و اوستیای جنوبی به‌هیچ وجه بار دیگر به گرجستان ملحق نخواهند شد (Civil, 22 Aug 2008) نهایتاً نیز رئیس‌جمهوری روسیه، در ۲۶ آگوست ۲۰۰۸ به درخواست دو مجلس این کشور برای به رسمیت شناختن استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی، پاسخ مثبت داد. اقدامی که با واکنش شدید سازمان ملل، کشورهای اروپایی، ناتو و

آمریکا مواجه شد. در همین حال، دیمیتری مدودیف، ساعتی پس از اعلام به رسمیت شناختن اوستیای جنوبی و آبخازیا اعلام کرد که کشورش از یک جنگ سرد جدید نمی‌هراسد، اما به دنبال آن هم نیست. او به خبرگزاری ایترتاس روسیه گفته است: «ما از هیچ چیز نمی‌هراسیم، حتی از دورنمای یک جنگ سرد جدید، اما ما این را نمی‌خواهیم و در این موقعیت همه چیز به وضعیت شرکای ما بستگی دارد.» (Msnbc, 26 Aug 2008)

بدین ترتیب مسکو رسماً تمامیت ارضی گرجستان را رد نموده و با پیروز تلقی کردن خود در این نبرد، آماده‌ی نبرد با غرب در جبهه‌ای دیگر است. برای اساس درگیری‌ها در گرجستان شاید کمی آرام شده باشد، اما منازعه بین دولت ایالات متحده و فدراسیون روسیه نشانی از فروکش کردن ندارد. ظاهراً روسیه در حال آماده کردن فضا برای ضمیمه کردن این مناطق به روسیه و یا تبدیل آنها به نوعی منطقه‌ی نیمه مستقل تحت قیمومت این کشور است. اینکه چگونه غرب به این واقعیات تلخ عکس‌العمل نشان دهد، روشن نیست. اما به احتمال زیاد، حیطه‌ی عکس‌العمل‌های طرفین، دیگر به حملات و تهدیدات لفظی محدود نخواهد ماند و باید منتظر اقدامات عملی از دوسو برای نشان دادن ناخوشنودی‌ها بود.

نتیجه‌گیری

واقعیتی که سال‌ها است جهان با آن مواجه هست، اینست که نه جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس به‌خاطر اشغال کویت بود، نه حمله‌ی آمریکا به عراق و اشغال آن کشور به‌خاطر تسلیحات کشتار جمعی رژیم صدام بود و نه تهدید حمله به ایران به‌مسأله تسلیحات اتمی مربوط است. از بعد از پایان جنگ سرد و سقوط بلوک شرق، استراتژی واشنگتن، تحمیل سلطه‌ی یگانه‌ی خود بر رقبای جهانی خود یعنی اروپا، روسیه، چین و ژاپن و غیره با انکاء به اقتدار نظامی بوده است و تمامی جنگ‌های هفده سال گذشته آمریکا به هر بهانه‌ای که بوده باشد، این هدف را تعقیب کرده است. اما اکنون با بن‌بست استراتژی نظامی آمریکا، رقبای جهانی این کشور نقشه‌های جدیدشان برای پیشروی در این جدال قدرت و توقعات جدیدشان برای سهم بردن از ثروت و قدرت جهانی را به اجرا گذاشته‌اند. سخنان پوتین در بیان مخالفت شدید با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و قصد وی مبنی بر هم‌پیمانی و کمک به دولت‌های مخالف غرب، چیزی جز یک گام تعرض در این جدال قدرت نیست. پوتین پرچم‌دار ناسیونالیسم روسی، از این زاویه و در دل شرایط امروز جهان می‌خواهد به‌ویژه در

خاورمیانه در برابر آمریکا به بن بست رسیده قد علم کند. چین نیز همچنین برنامه‌هایی در آسیا و آفریقا دارد و اتحادیه‌ی اروپا هم در کنار آمریکا چه در برابر روسیه و چه در مقابل چین مشغول صف‌آرایی است. به این ترتیب توازن قوا میان صف‌بندی‌های امپریالیستی به‌طور بازگشت‌ناپذیری به زیان واشنگتن به هم خورده است. بنابراین باید گفت یک دوره از برتری نظامی آمریکا که با جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و زیر عنوان نظم نوین جهانی شروع شده بود، دارد به پایان راه خود نزدیک می‌شود.

در مقابل، آمریکا نیز می‌کوشد تا با کشاندن روسیه به مسابقه جدید تسلیحاتی، مانع احیای قدرت این کشور شود. طرح ایالات متحده برای استقرار سامانه‌ی دفاع موشکی در شرق اروپا با توسعه‌ی ناتو مربوط است و شامل کشورهای منطقه قفقاز نیز خواهد شد. به این ترتیب، آمریکا پس از فروپاشی شوروی با استقرار سامانه دفاع موشکی در شرق اروپا و مناطق قفقاز به بهانه‌ی مقابله با تهدیدات فرضی می‌کوشد حضور نظامی خود را در اروپا و قلمرو شوروی سابق دائمی کند. طرح استقرار سامانه دفاع موشکی اساساً طرحی بلندپروزانه است که بخشی از آن در داخل خاک آمریکا مستقر شده و واشنگتن می‌کوشد با اجرای آن در شرق اروپا، قفقاز و همچنین شرق آسیا به تدریج یک‌جانبه‌گرایی خود را در جهان گسترش براین اساس، اجرای طرح سپر دفاع موشکی آمریکا، امنیت بین‌الملل را به مخاطره خواهد انداخت.

روسیه که اجرای این طرح را تهدیدی علیه امنیت خود تلقی کرده است، در واکنش به آن، موشک‌های قاره پیمای خود را افزایش داده، موشک‌های خود را به کلاهک‌های چندمنظوره تجهیز کرده و همچنین عضویت خود را در پیمان کاهش سلاح‌های متعارف در اروپا به حال تعلیق درآورده است. این تحولات باعث نگرانی‌ها در جهان شده و کابوس مسابقه‌ی تسلیحاتی و جنگ سرد را بار دیگر زنده کرده است. به این ترتیب، سیاست نظامی‌گری واشنگتن، بار دیگر جهان را به سمتی کشانده است که می‌توان از آن تحت عنوان جنگ سرد جدید یاد کرد.

اکنون نیز با فرونشستن آتش جنگ در قفقاز جنوبی و گرجستان، رویارویی سیاسی میان روسیه و غرب با شدت و حدت بیشتری از جنگ در جریان است و هر طرف می‌کوشد بیشترین دست‌آوردها را در دوره‌ی پس از جنگ از آن خود کند. غربی‌ها به خوبی می‌دانند که روسیه در بازی‌های سیاسی پس از جنگ اوستیای جنوبی به راحتی عقب نخواهد

نشست. روس‌ها در اولین فرصت به تنبیه هم‌اگرایی و هم‌گرجستان که در تحولات اخیر چالش‌هایی را برای آن ایجاد کردند اقدام خواهند کرد. بر همین اساس دور از ذهن نیست که روسیه برای برکناری ساکاشویلی در گرجستان یا تضعیف دولت یوشچنکو در اوکراین ساکت بنشیند و این بخشی از راهبرد کلان روسیه برای تحکیم دوباره‌ی حضور و نفوذ خود در سرزمین‌های شوروی سابق است. در مرحله‌ی بعد کرملین سعی خواهد کرد پیمان‌های امنیتی جدیدی با جمهوری‌های عضو سازمان کشورهای هم‌سود امضا کند که این خود چالش بزرگی برای غرب به‌ویژه ناتو خواهد بود. برای مواجهه با این راهبرد روس‌ها، آمریکایی‌ها به اهرم ناتو متوسل شده‌اند. چنین وضعیتی، بلوک‌بندی‌ها و رویارویی‌های جدید جهانی در بازی بزرگ جدید طی جنگ سرد جدید را در اوراسیای مرکزی میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شفاف‌تر از پیش خواهد نمود.



ژئوپولیتیک و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

۱. بهشتی پور، حسن. (۱۳۸۶)، "از صلح سرد تا جنگ نرم"، همشهری دیپلماتیک. شماره ۱۵.
۲. ترک‌زاد، بهروز. (۱۳۸۲). "امنیت در دریای خزر: طرح نظام امنیت جدید در آسیای مرکزی و قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۴۳. پاییز.
۳. جانسون، لنا. (۱۳۸۲). "روسیه و آسیای مرکزی"، در: روی آلیسون و لنا جانسون. امنیت در آسیای مرکزی؛ چارچوب نوین بین‌المللی. ترجمه محمد رضا دبیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. خبرگزاری ایسنا. (۲۶ مرداد ۱۳۸۷). "روسیه در واکنش به امضای قرارداد استقرار سپر دفاع موشکی: لهستان خود را در معرض حمله‌ی صدرصدی قرار می‌دهد".
۵. راسینگ، چندرا. (۱۳۸۵). "کشمکش پنهان در اوراسیا: نگاهی به پروژه جنجالی واگذاری پایگاه‌های نظامی در قلمرو شوروی سابق"، ترجمه محمدعلی سابقی. ایران. ۱۵ بهمن.
۶. رودینتسکی، آرتم. (۱۳۸۴). "روسیه و آسیای مرکزی: بُعد امنیتی"، ترجمه قاسم ملکی. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال چهاردهم. شماره ۵۱. پاییز.
۷. کولایی، الهه. (۱۳۸۴). "بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی: زمینه‌ها و چشم‌اندازها"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. لطفیان، سعیده. (۱۳۸۳). "اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک اوراسیا"، فصلنامه فرهنگ اندیشه. شماره ۹. بهار.
۹. مینایی، مهدی. (۱۳۸۱). "۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری ژئوپلیتیک جدید جهانی"، فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره ۱۸. پاییز و زمستان.
۱۰. ولایتی، علی اکبر. (۱۳۸۵). "جایگاه متفاوت کشورهای شرق و غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، همشهری دیپلماتیک. شماره ۳. خرداد.

11. BBC. (18 Aug 2008). "Q&A: Conflict in Georgia". available at:

<http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/7549736.html>.

12. BBC. (20 Aug 2008). "US and Poland seal missile deal". available at:

<http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/7571660.html>.

13. Bhatti, R & R. Bronson. (2000). "NATO's Mixed Signals in the Caucasus and Central Asia". Survival. Vol 42.No 3. Autumn. PP 129-145.

14. CBC. (14 Feb 2008). "No desire for new Cold War, says Russia's Putin". available at: <http://www.cbc.ca/world/story/2008/02/14/putin.html>.

15. Cheterian, V. (2005). "US, Russia and China: the great game". Le Monde Diplomatique. Mar. available at: <http://mondediplo.com/2005/03/08greatgame>.

16. Civil. (22 Aug 2008). "Tbilisi, Moscow Set Short-Term Agenda for Talks". available at: <http://www.civil.ge/eng/article.php?id=9115>
17. CNN. (20 Aug 2008). "NATO: Russia not honoring cease-fire terms". available at: <http://edition.cnn.com/2008/WORLD/europe/08/19/georgia.russia.war/index.html>
18. Cornell, S. (2004). "NATO's Role in South Caucasus Regional Security". Turkish Policy Quarterly. Vol 3. No 2. May. PP 123-134. available at: <http://www.silkroadstudies.org/docs/publications/2004/TPQ.pdf>
19. Ferrari, B. (2003). "Geopolitics- a Critical Assessment of the New Great Game in Central Asia and Around the Caspian Sea". presented at the Department of Peace and Conflict Research, University of Uppsala, 2 Nov.

